

عقلانیت و بنیادگرایی در جنبش‌های خاورمیانه

بازخوانی نقادانه نقش روشنفکر در جنبش‌های اجتماعی

سالنامه شرق، ۱۳۹۱

سید علی محمودی

www.drmahmoudi.com

*** چرا نقش روشنفکران عرب تبار در جنبش‌های اعتراضی جهان عرب، مسیر عقلانیت را هموار نکرد؟ اگر با این موضوع موافقید دلایل آن را ذکر کنید. اگر مخالفید، به نظر شما مصادیق بروز عقلانیت در بهار عربی کدام هستند؟**

بهره‌برداری از عقلانیت در جنبش‌های اخیر خاورمیانه به عوامل گوناگونی بستگی دارد که مهم‌ترین آنها سطح آموزش و فرهنگ، تجربه‌های آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی، شکل‌گیری طبقه متوسط و عینیت‌یافتن تکثرگرایی و گسترش و تعمیق تساهل و مدارای سیاسی و اجتماعی است. در میان کشورهای که بهار عربی را تجربه کرده‌اند، به‌عنوان نمونه، مصر و تونس در یک طبقه‌بندی جای می‌گیرند و لیبی و یمن در طبقه‌بندی دیگر. در مصر و تونس، آموزش و فرهنگ تا حد قابل‌قبولی رشد نسبی داشته است، مردم حامل تجربه‌های دسته‌جمعی هستند، طبقه متوسط شکل‌یافته و راه‌ورسم مدنی کم‌وبیش حضور خود را نشان می‌دهد. در برابر، دو جامعه لیبی و یمن فاقد شکل‌گیری فرهنگ مدنی و شهروندی هستند، ساختار اجتماعی آنها بیشتر شکل و درونمایه قبیله‌ای دارد تا نهادینه‌شدن طبقه متوسط، تکثرگرایی و تنوع هنوز به میزان زیادی پذیرفته نشده و از این‌رو، مردم به خشونت‌ورزی بیشتر تمایل دارند تا رفتار بر مدار تساهل و مدارای سیاسی و اجتماعی.

نمی‌توان همزمانی و پاره‌ای شباهت‌ها بین جنبش‌ها در این کشورها را به معنای هم‌سطح بودن فرهنگ و عقلانیت آنها گرفت. تجربه‌های یک سال اخیر تفاوت میان مصر و تونس از یک‌سو و لیبی و یمن از سوی دیگر را نشان می‌دهد. اگر به شعارهای مردم در گردهمایی‌ها و تظاهرات میلیونی نگاه کنید، می‌بینید که گرایش عمومی مردم به سوی تغییر و اصلاحات دموکراتیک است. مردم شعار «مرگ بر...» سر ندادند، به کشورهای دیگر جهان توهین نکردند و صریح‌ترین شعارشان «رفتن» رهبران خودکامه و مادام‌العمری بود که بین ۳۰ تا ۴۰ سال برخلاف خواست مردم حکومت کرده بودند، بدون اینکه به حاکمیت قانون، به آزادی و به دموکراسی احترام بگذارند.^(۱) در مصر و تونس جنبش دموکراسی‌خواهی مردم، به استثنای چند مورد، به خشونت

کشیده نشد اما شوربختانه مردم لیبی و یمن در نفرت و خون و خشونت حاکمان‌شان و خودشان فرو رفتند و انسان‌های بی‌شماری قربانی شدند. در چنین کشورهایی، سرسختی بی‌خردانه و مطلق‌گرایی لجوجانه معمرقذافی و علی عبدالله صالح در فرودآمدن از سریر قدرت، کار کشورهای لیبی و یمن را به جنگ داخلی کشاند. بنابراین، آنچه بر سر مردم این دو کشور آمد، در نتیجه فقر عقلانیت و عقب‌ماندگی فکری، فرهنگی و مدنی بود. می‌توان گفت مردم مصر و تونس در گذار به دموکراسی با مشکلات کمتری روبه‌رو هستند، در حالی که مردم لیبی و یمن در برابر راهی دراز و پرسنگلاخ قرار دارند تا به تدریج با گسترش دانش و آگاهی و تجربه، به سن عقل جمعی خویش بیافزایند و برای رسیدن به کعبه آزادی و دموکراسی، از سرزنش‌های خارهای مغیلان واپسگرایی، عصبیت، خشونت‌وزی، جزمیت و مطلق‌گرایی هراس به خود راه ندهند.

شما وقتی به این کشورها نگاه می‌کنید، نمادهای عقلانیت و بربریت را آشکارا می‌بینید. در مصر، سیاستمدارانی مانند عمرو موسی و البرادعی، نمادهای عقلانیت و چهره‌هایی در طراز جهان تمدن هستند. فراموش نکنیم شخصیت‌هایی در این قدوقامت، به‌صورت تصادفی در یک سرزمین پدید نمی‌آیند. این افراد، برآمده از میان ملت آموزش‌دیده، آگاه و تجربه‌اندوخته خود هستند. از خاک کویر، درخت‌های شاداب و تناور سربر نمی‌کشند.

در تونس، راشد الغنوشی جوهر عقلانیت و مدنیت است، به شهادت اندیشه‌ها و عملکردهایش در تمام مراحل دشوار مبارزه با استبداد و حاکمیت‌های مادام‌العمر و قانون‌ستیز. در مصر و تونس، حسنی مبارک و بن علی، هنگامی که دریافتند مردم به آنان پشت کرده‌اند و با صدای بلند، ندای «إرْحَلْ» برای آنان سر می‌دهند، با مشت آهنین ارتش در برابر مردم صفا‌آرایی نکردند، یکی به بیرون از کشور خود گریخت و دیگری که روزگاری در کنار جمال عبدالناصر بود و تجربه جنگ با اسرائیل را در کارنامه خود داشت، در شرم‌الشیخ پناه گرفت. او رهبری نبود که از کشور خود فرار کند. می‌بینید که همچنان در مصر و تونس، شاهد سطوحی از عقلانیت در تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای حاکمان معزول نیز هستیم.

البته گذار به دموکراسی در مصر فارغ از دشواری و ابهام نیست. درست است که ارتش مصر در جنبش دموکراسی‌خواهی در کنار مردم قرار گرفت، اما طی یک سال گذشته در مواردی، کم‌وبیش، شاهد فزون‌خواهی‌ها و سرکشی‌های نظامیان این کشور بوده‌ایم که در هر مورد با واکنش مدنی مردم روبه‌رو شده‌اند. من این نگرانی را در مقاله «خاورمیانه در گذار به دموکراسی» که در بهمن ماه سال ۱۳۸۹ انتشار یافت، این‌گونه بازتاب داده بودم: «امیدوارم ارتش مصر: همان‌گونه که تاکنون با خردمندی و درایت عمل کرده است، همچنان در کنار

مردم خود بماند و از این آزمون بزرگ، روسفید در آید.»^(۲) این نگرانی همچنان به قوت خود باقی است.

اما در لیبی و یمن، ایستادگی قذافی و عبدالله صالح تا آخرین نفس و تا آخرین فشنگ در مقابل مردم، عین بربریت، سببیت و بی‌خردی بود. گمان نرود که ظهور این دو نماد حماقت و قساوت در این دو کشور عربی، هرچند با تفاوت‌هایی، تصادفی و خلق‌الساعه بوده است. این دو، برکشیده جامعه‌هایی بدوی، منفعل، با سطح فرهنگ ایستا و واپسگرا و آغشته به خشونت، نابدباری و بی‌نصیب از آموزش و پرورش مدنی و درک متمدنانه از جهان امروز هستند. می‌پرسم: راشد الغنوشی، عمرو موسی و البرادعی لیبی و یمن چه کسانی هستند؟ اگر شما آنان را می‌شناسید، نام ببرید. انقلابیونی که آنگونه خون را با خون شستند و همان رفتاری را با حاکمان سرنگون شده داشتند که روزگاری قذافی و یارانش با آنان کرده بودند، از شکنجه و کشتار گرفته تا ترور و سر به نیست کردن مخالفان،- با دموکراسی و حکومت قانون فاصله زیادی دارند. رشد عقلانیت در میان یک ملت، بسیار تدریجی و کند است و به کوشش‌های مستمر و طاقت‌سوز نیاز دارد.

***جهان اسلام از ظهور بنیادگرایی در مصر، تونس، لیبی و یمن نگران است. می‌دانیم که بنیادگرایی طالبانی در افغانستان، چهره اسلام را مخدوش کرد. به نظر شما به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای لیبی که بهار عربی را تجربه کرده‌اند، چه مولفه‌هایی خواهد داشت؟ تفاوت رادیکالیسم آنان با رادیکالیسم طالبانی چیست؟**

من در مصر و تونس بنیادگرایی نمی‌بینم. مردم این دو کشور اغلب مسلمان‌اند و دین اسلام را تکریم می‌کنند و مناسک مذهبی را داوطلبانه و با علاقه‌مندی انجام می‌دهند. آنان کشور خود را دوست دارند و درصدد ایجاد تغییرات و اصلاحات دموکراتیک هستند. در لیبی و یمن نیز فرهنگ مذهبی رونق دارد، اما راه گذار به دموکراسی - چنان که گفته شد- درشت و ناهموار است؛ اما این موضوع به معنی اقبال مردم به بنیادگرایی مذهبی نیست. دو جامعه لیبی و یمن، اگر آزادی انتخاب داشته باشند و با تروریسم و رادیکالیسم جدید سرکوب نشوند، گرایشی به گفتمان بنیادگرایی ندارد. این همه، به معنی لانه کردن بنیادگرایان در لیبی و یمن نیست، اما دوران این گفتمان به نظر من در سرآشویی به سر آمدن است. به این موضوع، پیش از این در مقاله «بن‌لادن، القاعده و انزوای تروریسم بین‌المللی» پرداخته‌ام.^(۳) اکنون در مصر و تونس، دموکراسی خواهان دیندار به قدرت رسیده‌اند و روند پیروزی‌های آنان در حال گسترش است. اگر منظور شما از «به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان»، دموکراسی خواهان و اصلاح‌طلبان مسلمان

باشد، با سخن شما موافقم، اما اگر مراد از آن، قدرت یافتن بنیادگرایان در این دو کشور باشد، من چنین چیزی نمی‌بینم.

بر پایه فلسفه سیاسی و مواضع راهبردی دموکراسی‌خواهان در مصر و تونس، می‌توان دریافت که گرایش غالب میان سخنگویان و رهبران آنان - که مردم را نمایندگی می‌کنند - مدرسه نواندیشی دینی است و نه بنیادگرایی و سنت‌گرایی سلفی. می‌توان در اخوان المسلمین مصر، قرائت نواندیشانه از دین را در هماهنگی و تلائم با دموکراسی و دولت مدرن دریافت. من در این مجال، اشاراتی به دیدگاه‌های راشد الغنوشی، پدر معنوی و سیاسی تونس می‌کنم تا دیدگاه او به عنوان عضوی از مدرسه نواندیشی دینی تبیین شود.

راشد الغنوشی، دانش‌آموخته دانشگاه سوربن پاریس که مدت ۲۰ سال از کشور خود رانده شد و به اقامت اجباری در لندن تن داد، به دولتی مدنی و دموکراتیک باور دارد که مشروعیت آن صرفاً از صندوق‌های رای به دست می‌آید. او جانبدار برابری میان زن و مرد است و بر آزادی، دموکراسی و حقوق بشر تاکید می‌کند. او همزمان به هویت اسلامی تونس از سویی و نظام دموکراتیک و عدالت اجتماعی از سوی دیگر، پای می‌فشارد. برای او «منافع ملی» بالاتر از هر ملاک دیگری همچون «زاویه تنگ حساب‌های سیاسی» است. او در تشکیل یک روند سیاسی جدید، به پیشنهادهای عملی باور دارد و نه به شعارها. الغنوشی و حزبش «النهضة» به دنبال نظامی پارلمانی هستند تا راه را بر استبداد و انحصارطلبی ببندند. به نظر او، چنین نظامی اجازه نمی‌دهد که قدرت در انحصار یک گروه - با هرگونه گرایش و تمایلی - متمرکز شود. او مسلمانی است که میان اسلام و عقل و همچنین اسلام و علم و نوگرایی و دموکراسی، تناقضی نمی‌یابد. او جانبدار فضای آزاد برای گفت‌وگو در راستای کاهش افراط‌گرایی است. الغنوشی دولت ملی را به رسمیت می‌شناسد و آشکارا به این نظر تاکید می‌کند که جنبش‌های اسلامی در چارچوب کشور خودشان فعالیت کنند، نه در چارچوب یک دولت مبتنی بر خلافت. او ضمن تاکید به اینکه آموزش باید آزاد و فعال باشد، از بی‌طرفی قدرت سیاسی در برابر آزادی انتخاب شهروندان در تعیین الگوی خیر و سعادت خویش پرده برمی‌گیرد و به ما می‌گوید: «در رابطه با فرهنگ نیز، هرگز در پی آن نیستیم که ایدئولوژی خاصی را تحمیل یا شیوه فرهنگی خاصی را تبلیغ کنیم، بلکه در پی ایجاد توازن فرهنگی در کشور هستیم، فرهنگی که به افکار عمومی جامعه و میراث و ذخایر فرهنگی در این کشور نزدیک باشد.» او به عنوان مصداق دیدگاه بی‌طرفانه خود در حکمرانی و سیاست‌ورزی می‌گوید: «زمان تسلط بر مردم به اسم نوگرایی یا به اسم اسلام‌گرایی، پایان یافته است. نمی‌خواهیم تونسی‌ها دچار نفاق شوند؛ یعنی در ظاهر

کاری را بکنند که در باطن عکس آن را انجام می‌دهند. ما در چارچوب اصول آزادی بیان، اندیشه، فکر و پوشش عمل می‌کنیم.»

در اندیشه راشد الغنوشی، دولت باید رفاه و نیازمندی‌های شهروندان را تامین کند، عمل به مذهب مساله‌ای شخصی است و به دولت ارتباط ندارد. او خشونت و سرکوب را نفی می‌کند و با یادآوری همکاری پلیس آلمان با بن علی می‌گوید: «این تجربه به من آموخت که نباید با پناهندگان سیاسی به مانند جنایتکاران رفتار کرد و آنها را به دیکتاتورها تحویل داد.» او دموکراسی را بهترین گزینه می‌داند و تاکید می‌کند به اسلامی اعتقاد دارد که با دموکراسی و آزادی سازگار است. او می‌افزاید هرگز به دنبال سیمتی، مقامی یا قدرتی نبوده است و اصلاً بلندپروازی ریاست یا امارت یا خلافت ندارد و معتقد است که «موسیاه‌ها» (جوانان) باید کشور را رهبری و اداره کنند.^(۴)

اندیشه‌های راشد الغنوشی آشکارا نشان می‌دهد که او یک روشنفکر دینی یا نواندیش دینی است که در منظومه فکری‌اش، میهن دوستی، دینداری و دموکراسی خواهی بر مدار برابری و حقوق بشر، به هماهنگی و هم‌آوایی می‌رسند. ما در این اندیشه‌ها، تصلب، جزمیت، تمامیت‌خواهی، استبداد، پدرسالاری و مطلق‌گرایی مشاهده نمی‌کنیم. او و جریان فکری‌اش، نمونه‌ای مثال‌زدنی از به قدرت رسیدن نواندیشی دینی در جهان امروز است. براین اساس در تونس و مصر، تا هنگامی که دستاوردهای جنبش با استبدادگرایی و با توسل به زور و خشونت به انحراف کشانده نشود، فرصتی برای رادیکالیسم و بنیادگرایی مذهبی و فرقه‌ای باقی نمی‌ماند. در مورد کشورهایمانند لیبی و یمن، شرایط دشوارتر و لغزنده‌تر است و امکان بازتولید استبداد در جامه دینی و یا ملی و مرامی به کلی منتفی نیست. چنان که گذشت، هنوز این‌گونه سرزمین‌ها از کثرت‌گرایی، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، مدارا و قانون‌گرایی فاصله زیادی دارند. نهادینه شدن فرهنگ دموکراتیک در لیبی و یمن و کشورهای دیگری از این دست، به تلاش‌ها و تمرین‌ها و آزمون‌های پی‌درپی در دهه‌های پیش‌رو نیاز دارد. نقش روشنفکران در این کشورها در نواندیشی، نقادی سنت و اقتباس آگاهانه دستاوردهای فکری و راهبردی جهان متمدن، بسیار اساسی و تعیین‌کننده است. در پرتو این تلاش‌ها، اگر معیشت مردم تامین شود و جامعه به ثبات و تعادل نسبی برسد، می‌توان به تدریج روند شکل‌گیری و برآمدن طبقه متوسط را مشاهده کرد. طبقه متوسط - که دارای دانش، آگاهی، احساس مسوولیت اجتماعی و برخورداری از مهارت‌های فردی و دسته‌جمعی است - می‌تواند به مثابه «سرمایه اجتماعی» در این‌گونه کشورها، منشا تغییر و اصلاح و راهبردن جامعه در مسیر گذار به دموکراسی باشد.

چه چشم‌اندازی را برای بهار عربی متصور هستید؟

گذار به دموکراسی در خاورمیانه با بیم‌ها و امیدهایی همراه است. آنچه در چشم‌انداز آینده می‌بینم، از این قرار است:

۱. وجه غالب تحولات خاورمیانه بر مدار اصلاحات تدریجی و دموکراتیک خواهد بود. انقلابی‌گری و بنیادگرایی ممکن است به این زودی‌ها ریشه‌کن نشود، اما زمینه رشد و گسترش نخواهد داشت، زیرا مردم خواهان بازگشت به دوران ناصر در خاورمیانه و تکرار تجربه‌های خسارت‌بار پیشین نیستند. یک سال قبل پیش‌بینی کرده بودم که یکی از برون‌داد‌های جنبش‌های اخیر خاورمیانه، برجسته شدن تمایل استقلال‌طلبانه مردم در کشورهای عربی است که مصر در صدر آنان قرار دارد.^(۵)

اکنون نیز به این باورم، اما در صورتی که مسیر کنونی جنبش دچار کژی و انحراف نشود، این استقلال‌طلبی به مانند آنچه در مصر در برابر اسراییل می‌بینیم، شکل افراطی و جنگ‌طلبانه به خود نخواهد گرفت. پدید آمدن چنین وضعی، به معنی خروج مصریان از الزامات عقلانیت سیاسی است.

۲. دخالت‌ها و تاثیرگذاری‌های بنیادگرایان در تحولات خاورمیانه امری ممکن و محتمل است، از برخی کشورها گرفته تا گروه‌هایی مانند القاعده و طالبان، با افکندن هیماه‌ای به آتش گرمابخش و درخشان جنبش‌های دموکراسی‌خواهی که: ما نیز شریکیم و یا: این آتش از کنده ما برخاسته است! جلوگیری از رخنه گروه‌های تروریستی و جریان‌های قدرت‌طلب افراطی در جنبش‌های خاورمیانه، در گرو هوشمندی و حساسیت سرکردگان جنبش و خودآگاهی مردم است. آنان به هیچ وجه نباید اجازه مصادره این جنبش‌ها را به هیچ کشور و گروهی بدهند.

۳. دخالت‌های قدرت‌های بزرگ نیز دور از ذهن نیست. فراموش نکنیم که در مصر و تونس، رهبران مادام‌العمر طرفدار غرب، از قدرت به زیر کشیده شده‌اند. طبیعی است که آمریکا و متحدانش در پی نفوذ و تاثیرگذاری در این کشورها باشند. تا آنجا که این کشورها در پی همکاری و دادوستد و تعامل با نظام‌های جدید خاورمیانه باشند، مشکلی وجود ندارد و جای خوف کردن نیست؛ اما دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم و دیکته کردن سیاست‌ها و برنامه‌ها، خطرناک و ناقض گوهر دموکراسی‌خواهی، استقلال‌طلبی و قانون‌گرایی در این کشورها خواهد بود.

۴. نه فقط لیبی و یمن، بلکه مصر و تونس در خطر بازتولید استبداد و خودکامگی قرار دارند. فرق است میان کوشندگانی که در پی تغییر و اصلاح کشور خویش‌اند، با همین کوشندگانی که

روزی به قدرت می‌رسند. اخلاق حاکمان و اخلاق محکومان دو مقوله متفاوت و گاه متضاد است. در کشورهای خاورمیانه، استبداد و خودکامگی، به‌ویژه استبداد مادام‌العمر فردی و در مواردی موروثی، دارای ریشه‌های محکم تاریخی است. خودکامگی، فرهنگ ستبری است که بی‌رحمانه در تاروپود اخلاقیات و روحیات مردم تنیده شده است. استبدادزدایی و پالایش فکرها و منش‌ها و رفتارها از خودکامگی، کاری به‌غایت دشوار و نیازمند تلاش‌های فراوان در فرآیندی درازمدت است. از این رو، روشنفکران کشورهای خاورمیانه مسوولیتی بزرگ بر دوش دارند تا همواره با تاکید به حاکمیت قانون و جانبداری از نهادهای دموکراتیک، زنگ خطر بازتولید استبداد در روند بازسازی و کارکرد قدرت سیاسی را در کشورهایشان به صدا درآورند، پیش از اینکه قدرت مردم از سوی فرصت‌طلبان و میوه‌چینان مصادره شود.

۵. همبستگی ملی - که ضامن پیشبرد جنبش‌های خاورمیانه تا پیروزی نهایی و نهادینه شدن دموکراسی است - در معرض خطر قرار دارد. راز حفظ این همبستگی، شعار دادن و کشاندن توده مردم به خیابان‌ها نیست. وحدت آمرانه، خود را از درون متلاشی می‌کند و جز خاکستری از خود بر جای نمی‌گذارد. شرط زدودن خطر تفرقه و تشتت، پذیرش کثرت‌گرایی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در چارچوب سیاستگذاری و برنامه‌ریزی ملی است، و گرنه دعوت به وحدت با شعار «همه با من» - که اکنون به طنزی گزنده تبدیل شده است - به نفاق و تفرقه و آشوب می‌انجامد. بهار عربی در این مورد نیز آزمون‌های دشواری در پیش‌رو دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. درباره ماهیت دموکراتیک جنبش‌های خاورمیانه و بنیان‌های عقلانی آن، پیش از این در دو مقاله زیر بحث کرده‌ام: «خاورمیانه در گذار به دموکراسی، درباره ماهیت جنبش‌های اخیر خاورمیانه از منظر پدیدارشناسی»، سایت *دیپلماسی ایرانی*، ۲۶ بهمن ۱۳۸۹؛ «جنبش‌های مدنی خاورمیانه، بر مدار عقلانیت، در طلب دموکراسی»، *آیین*، شماره‌های ۳۴ و ۳۵، فروردین ۱۳۹۰.

۲. سایت *دیپلماسی ایرانی*، ۲۶ بهمن ۱۳۸۹.

۳. روزنامه شرق، سه‌شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰.

۴. دیدگاه‌های راشد الغنوشی از دو گفت‌وگوی او، یکی با روزنامه *الاهرام* (چاپ مصر) به ترجمه محمدعلی عسگری (روزنامه شرق؛ یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۰) و دیگری با نشریه *زود دویچه* (چاپ آلمان) به ترجمه محمدعلی فیروزآبادی (روزنامه شرق، یکشنبه ۶ آذر ۱۳۹۰) برگرفته شده است.

۵. «بهار مردسالاری، میزگرد چیستی و ماهیت جنبش‌های اخیر خاورمیانه»، آیین، شماره‌های ۳۴ و ۳۵، فروردین ۱۳۹۰. متن این میزگرد و سایر مقالاتی که درباره جنبش‌های اخیر خاورمیانه نوشته‌ام، در سایت شخصی‌ام نیز در دسترس است، به نشانی:
www.drmahmoudi.com